چکیده:

مادر که باشد زندگی طنزوار ترین فیلم تاریخ است؛در کمدی صحنه هایش و شاید هم در تراژدی روز هایش؛ با حضور او همیشه سکانس های وجود داشته که همچون هیتلر احساس قدرت کردیم و لحظه ای دیگر از دخترک کبریت فروش هم بی پناه تر بودیم و شاید هم همچون جوزف هلر یک قهقه ی بی پایان را به مردم تقدیم کردیم.  
مادر در تضاد های میان پرده ها؛ هنری ترین کارگردان زندگی است هنگامی که با وجودش در زندگی به کودک خود یک نقش فرا تر از اوج هدیه میبخشد. در کنار او فرقی ندارد ما بازیگر دنیایی همچون یک آکادمی بزرگ باشیم و یا در خانه ای خشتی، تنها این مهم است که همیشه در ازدحام روزهایمان یک تکیه گاه محکم داریم. همیشه یک جام تظمینی را به یک بازیگر خوب که کارگردانی موفق داشته باشند میدهند؛و چه کارگردانی در زندگی ما بهتر از یک مادر موفق.  مادر را جور دیگر میتوان دید؛ تهی از هر چیزی که غیر از مهر او باشد؛ در کنار خطا های ما دریای مهر مادر هیچ گاه غرق شدن را باور ندارد.

چرا که در ساحل چشمانش یک آغوش پر عشق بی تاب است. برای درد هایی که یک مادر تحمل میکند در زندگی هیچ خطی یاری نمی رساند. برای اشک هایی که به قدمت یک زندگی بر باد رفت. همیشه مادر در نوسان زندگی لرزید؛ همیشه یک نفر جای حکایت ها  داستان زندگی خود را به ما بخشید. هنوز هم در کنجی از دنیا،یک پیانو مینوازد با دست های پیرزنی که در شب ،رویاهای نگاهش را در عرشه ی آسمان ها میدید و با از خودگذشتگی خود آن ها را به فرزندان بخشید. یک مادر همیشه به فرزند خود می آموزد که با افکارش یک آمیزش انجام دهد ؛و از درون تشنج سرخ روز ها یک فکر از لاله های سفید پرورش دهد. تنها یک مادر میتواند در تک ماده ی انسان بودن فصل های آن را به ما ساده آموزش داد. و مادر یعنی هنر زیستن کسی فراتر از هر مخلوقی که در جدال روز ها کیمیای زمین را در دست دارد.